

مسئله نظارت اساسی قضات محاکم

بر قوانین عادی

جواد تقی‌زاده*

مرتضی نجابت‌خواه**

عادلہ قلی‌زاده***

چکیده

نظام حقوقی ایران با پیروی از اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی، نهادهایی را جهت صیانت از قانون اساسی در برابر قوانین و مقررات پیش‌بینی کرده است. با وجود این، وضعیت صیانت از قانون اساسی در ایران مطلوب نیست زیرا قلمروی صلاحیت نهادهای ناظر اساسی به همهٔ هنجارهای موجود در نظام حقوقی تسری پیدا نمی‌کند. به‌طور مثال شورای نگهبان صرفاً نهاد نظارت اساسی بر مصوبات مجلس شورای اسلامی است و نظارت آن نهاد هنجارهای مصوب سایر هنجارسازان حقوقی را در بر نمی‌گیرد. همچنین نظارت دیوان عدالت اداری بر هنجارهای اجرایی است و به هنجارهای قانونی تعمیم پیدا نمی‌کند. هنجارسازان متعدد و فقدان نظارتی جامع بر فعالیت آنها، سبب ورود و حضور هنجارهای مغایر با قانون اساسی در نظم حقوقی ایران می‌شود. این مغایرت‌ها بیشتر در مرحلهٔ اجرا برای مأموران اجرای قوانین ظاهر می‌شوند. قضات محاکم یکی از مجریان قوانین هستند که ممکن است با هنجارهای مغایر با قانون اساسی مواجه شوند. این پژوهش دلایل موافقان و مخالفان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی را بررسی می‌کند. نتیجهٔ مقاله پذیرش صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی است.

واژگان کلیدی

قضات محاکم، صیانت از قانون اساسی، قوانین عادی، مبانی نظری

Email: jtaghizadehd@yahoo.com

Email: m.nejabatkhah@gmail.com

* دانشیار دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)

** استادیار دانشگاه مازندران

*** کارشناس ارشد حقوق عمومی از دانشگاه مازندران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۹

فصلنامه راهبرد / سال بیست و چهارم / شماره ۷۶ / پاییز ۱۳۹۴ / صص ۱۴۴-۱۲۵

جستار گشایی

مسئله نظارت قضات محاکم بر هنجارهای حقوقی به‌ویژه هنجارهای اجرایی به دوره مشروطیت بازمی‌گردد. در این دوره صلاحیت نظارتی قضات محاکم در خصوص هنجارهای اجرایی در اصل هشتاد و نهم متمم قانون اساسی مشروطیت که مقرر می‌داشت: «دیوان‌خانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مُجری خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند»، به‌صورت ضمنی پذیرفته شده بود. با توجه به شرایط حاکم بر آن زمان^(۱)، نظارتی -نه از سوی قضات محاکم و نه از سوی نهادهای دیگر- بر مصوبات قوه مقننه پیش‌بینی نشده بود. این نقص در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ تا حدودی رفع شد. قانون‌گذار اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ مطابق اصل هفتاد و یکم قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی را در وضع قوانین عادی محدود به رعایت حدود مقرر در قانون اساسی کرده است. به‌منظور تضمین رعایت این اصل، شورای نگهبان به‌عنوان نهاد متصدی صیانت از قانون اساسی برای بررسی مطابقت مصوبات مجلس شورای اسلامی با قانون اساسی مورد شناسایی قرار گرفت. برای جلوگیری از متروک شدن محتوای اصل هفتاد و یکم، اصل نود و سوم قانون اساسی پیش‌بینی نمود که مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد؛ اما سازوکار نظارت اساسی شورای نگهبان صرفاً به مصوبات مجلس شورای اسلامی محدود می‌شود^(۲) و سایر قواعد حقوقی موجود در نظام حقوقی اعم از قانونی و اجرایی را در برنمی‌گیرد. لذا همچنان باب این بحث باز است که قضات محاکم که مسئول اجرای قواعد حقوقی هستند و در معرض مواجهه با قواعد حقوقی مغایر با قانون اساسی قرار دارند، از صلاحیت بررسی مطابقت قوانین عادی و قواعد دارای ارزش قانون عادی با قانون اساسی و انطباق سایر هنجارهای اجرایی غیر از مصوبات قوه مجریه با قوانین برتر اعم از اساسی و عادی، برخوردار هستند یا خیر. به‌صراحت اصل یک‌صد و هفتادم قانون اساسی، قضات محاکم مکلفاند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی مغایر با قوانین خودداری کنند.

اگرچه قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی تنها قواعد حقوقی در معرض اجرای قضات محاکم نیستند اما بیشترین قواعدی هستند که در نظام حقوقی در معرض اجرا قرار می‌گیرند. به همین دلیل مخالفان و موافقان پذیرش نظارت اساسی قضات محاکم بیشتر استدلال‌های خویش را بر صیانت از قانون اساسی در برابر قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی متمرکز کرده‌اند. موافقان و مخالفان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی بر دلایلی از جمله حاکمیت پارلمان، تفکیک قوا و صلاحیت حقوقی استناد می‌کنند.

۱. حاکمیت پارلمان

مهم‌ترین دلیل مخالفان صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی در دوران مشروطیت، اندیشه حاکمیت پارلمان و قانون مصوب آن و درواقع تفکر جزمیت و خطاناپذیری

قانون در طول قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم بوده است. عدم صیانت از قانون اساسی در برابر قوانین مصوب پارلمان در این دوران به مرور زمان به دلیل بروز ایراداتی نظام حقوقی را با مشکل مواجه نمود و لذا به تدریج این نظر مطرح شد که منتخب ملت بودن و نمایندگی از سوی مردم، مانع از تجاوز قانون گذاران از حدود صلاحیت‌های خود نمی‌شود. از این رو، نظارت بر مصوبات قانون گذاران امری ضروری و انکارناپذیر است. به همین دلیل قانون گذار اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوبات مجلس شورای اسلامی را تحت نظارت پیشینی و اتوماتیک شورای نگهبان قرار داده است. مخالفان صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم، بر نظریه حاکمیت مطلق پارلمان و ناشی از اراده عمومی بودن مصوبات آن و همچنین وجود نظارت شورای نگهبان تأکید دارند. در مقابل، موافقان چنین صلاحیتی برای قضات محاکم، با ارائه دلایلی از جمله حاکمیت محدود پارلمان و عدم تداخل نظارت قانونی شورای نگهبان با نظارت قضایی قضات محاکم در مقام پاسخگویی قرار گرفته‌اند.

۱-۱. نظر مخالفان

۱-۱-۱. حاکمیت مطلق پارلمان

پارلمان به‌عنوان آئینه تمام‌نمای حاکمیت ملی، در فرآیند انتخابات با کسب پشتوانه مردمی، شروع به فعالیت می‌کند. به این دلیل که در حکومت دموکراسی، اراده مردم مافوق همه اراده‌ها قرار دارد و کلیه قدرت‌ها و اختیارات از آن اراده ناشی می‌شود، پارلمان به‌عنوان مظهر اراده عمومی از حاکمیت مطلق برخوردار است و هیچ مرجعی نمی‌تواند درباره صحت و سقم مصوبات آن قضاوت کند و حدودی را برای آن قائل شود. از این رو، نظارت قضات محاکم بر مصوبات مجلس به‌عنوان وسیله‌ای برای محدود کردن اراده مردم و عملی ضد دموکراتیک، پذیرفتنی نیست^(۳) و این مقامات تنها مأمور تأمین عدالت به مفهوم و در چارچوبی هستند که شارع و مقنن در نظر داشته است (تیلا، ۱۳۸۴: ۱۶۴). علاوه بر این، پیش‌بینی صلاحیت نظارت اساسی برای قضات محاکم، به نظارت مضاعف بر مصوبات مجلس شورای اسلامی منجر می‌شود که دخالت قضات در امر نظارت شورای نگهبان بر مصوبات مجلس و تشتت آراء در نظام حقوقی را در پی خواهد داشت.

۱-۱-۲. نظارت مضاعف بر مصوبات مجلس شورای اسلامی

مصوبات مجلس شورای اسلامی به صورت خودبه‌خودی به شورای نگهبان ارسال می‌شود و این شورا به‌عنوان نهاد متصدی صیانت از قانون اساسی با اعمال انطباق مصوبات مجلس شورای اسلامی با قانون اساسی ظرف ده روز به اظهار نظر می‌پردازد (مهرپور، ۱۳۸۴: ۱۹۸). به دلیل وجود این نظارت، اساساً مصوبات پارلمان مبتنی بر خواست مردم و مطابق با موازین برتر مندرج در قانون اساسی است، مگر آنکه شورای نگهبان مغایرت با قانون اساسی را اعلام نماید. در صورتی که چنین مغایرتی به هر دلیلی چه با انجام نظارت و اطمینان از عدم مغایرت (تأیید

صریح) چه با گذشت مدت قانونی (تأیید ضمنی) اعلام نشود، فرض یا اصل بر این است که مصوبه مذکور از وصف قانون برخوردار است و کلیه تابعان مکلف به اجرای آن هستند، بدون اینکه برای هیچ فرد یا مقامی این صلاحیت ایجاد شود که در اعتبار آن تردید مؤثر ایجاد کند (تیلا، ۱۳۸۴: ۱۶۴). لذا وجود شورای نگهبان مانعی در برابر صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم است و چنانچه قاضی در مواجهه با دو قانون یعنی قانون اساسی و قانون عادی متعارض، به اصول قانون اساسی استناد نماید و از استناد به قانون عادی به دلیل مغایرت با قانون اساسی خودداری نماید، حجیت نظر شورای نگهبان را زیر سؤال خواهد برد و یک حق ارزیابی برای خویش قائل می‌شود که سبب بروز تشتت آراء و صدور احکام متفاوت در موضوع واحد می‌شود؛ زیرا ممکن است یک قاضی در موضوعی با پذیرفتن نظر شورای نگهبان مبنی بر عدم تعارض قانون عادی با قانون اساسی به قانون استناد نماید و بر اساس آن حکمی صادر نماید و قاضی دیگری با اعتقاد به تعارض قانون مورد استناد با قانون اساسی در همان موضوع، با استناد به قانون اساسی و کنار گذاشتن قانون استنادی به صدور حکمی دیگر مبادرت کند. این امر به نوعی دخالت قضات در وظیفه شورای نگهبان به عنوان نهاد رسمی صیانت از قانون اساسی محسوب می‌شود. لذا به منظور جلوگیری از تشتت آراء و عدم تداخل با نظارت شورای نگهبان، قضات از صلاحیت نظارت اساسی بر قوانین عادی برخوردار نیستند و در رسیدگی به موضوعی که در آن خصوص قانون عادی وجود دارد باید به قانون عادی ارجاع دهند و نیازی به استناد به اصول قانون اساسی به طور موازی و هم‌زمان نخواهند داشت (نجابت‌خواه، ۱۳۹۱: ۱۸-۱۶).

بنابراین، با عنایت به اینکه مجلس شورای اسلامی به نحو دموکراتیک تشکیل شده و مصوبات آن ناشی از اراده عموم است و همچنین به این دلیل که در قانون اساسی مرجع خاصی برای مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی پیش‌بینی شده است می‌توان نتیجه گرفت که وقتی قانونی از تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان گذشت دیگر محاکم حق ندارند در زمینه مطابقت یا مغایرت آن با قانون اساسی وارد بحث شوند و احیاناً از عمل کردن به آن به استناد مغایرت با قانون اساسی خودداری کنند. این استدلال‌ها برای موافقان نظارت اساسی قضات بر قوانین عادی قناعت‌بخش نیستند.

۲-۱. نظر موافقان

۱-۲-۱. حاکمیت محدود پارلمان

هانس کلسن معتقد است که حاکمیت محصور در یک نهاد خاص نیست، بلکه به کل نظم دولتی مربوط می‌شود و همچنان که قوه مجریه و قوه قضائیه از قانون اساسی تبعیت می‌کنند، قوه مقننه هم باید مطلقاً از قانون اساسی تبعیت کند و اگر بر خلاف این دیدگاه بر حاکمیت قانون‌گذار اصرار شود، نشانگر پنهان نمودن میل قوه مقننه به گریز از محدودیت‌های ناشی از قانون اساسی است (فاورو، ۱۳۸۸: ۳۱). اصول قانون اساسی به عنوان تعیین‌کننده مقررات بنیانی

و زیرساختی مربوط به حکومت و چگونگی شکل‌گیری آن و حقوق و آزادی‌های مردم، دارای ارزشی بالاتر از سایر قواعد حقوقی موجود در نظام حقوقی است که شهروندان اعم از مردم و دولت‌مردان در صورت نقض آن باید پاسخ‌گو باشند زیرا مردم با وضع قانون برتر و محدود ساختن خویش، طبیعتاً انتظار دارند قوایی که خود تأسیس کرده‌اند نیز از این قانون تبعیت کنند (مهرپور، ۱۳۸۷: ۲۵).

پارلمان وظیفه‌ای خطیر در عرصه قانون‌گذاری بر عهده دارد؛ عرصه‌ای که ممکن است به عرصه تجاوز و نقض قانون اساسی تبدیل شود. لذا قوانین عادی را نمی‌توان بدون هیچ محدودیتی ناشی از اراده عمومی و مافوق تمام قدرتها تلقی نمود. قانون بر اساس اراده افرادی وضع می‌شود که توانسته‌اند اکثریت مجالس مقننه را کسب کنند. این افراد فقط باید اختیارات و صلاحیت‌هایی را که قانون اساسی برای آنها ایجاد کرده است، به‌موقع اجرا گذارند. بر این اساس، اراده نمایندگان مردم در صورتی از لحاظ قانون‌گذاری منشأ اثر است که در حدود صلاحیت آنها و مقررات قانون اساسی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۴۶)؛ به عبارت دیگر، فرآیند دموکراتیک انتخاب اعضای قوه مقننه ضامن دموکراتیک بودن غیرقابل خدشه و دائمی اعمال و تصمیمات آنها نیست؛ زیرا از یک‌سو، ابزارهای تبلیغاتی امروزه به چنان حربه‌ای قدرتمند در جهت دادن به افکار عمومی تبدیل شده‌اند که دیگر نمی‌توان به نحو مطلق و با اطمینان از برگزیده شدن نمایندگان واقعی مردم در یک انتخابات آزاد و منصفانه سخن گفت. از دیگر سو، همیشه نمی‌توان اعمال وفادارانه خواسته‌های مردم را از منتخبان آنان انتظار داشت؛ زیرا تضمینی وجود ندارد که این نمایندگان بر عهد و پیمان خود با انتخاب‌کنندگان باقی بمانند و همه قوانین مصوب آنها در جهت تضمین حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان باشد (زادعیسی، ۱۳۸۸: ۱۴۶). چه بسا اعضای قوه مقننه تحت تأثیر هوی و هوس و جریانات سیاسی و هیجانات انتخاباتی و عوامل دیگر دست به تصویب قوانینی بزنند که آزادی‌های مردم و منافع آنها را تحت‌الشعاع قرار دهند و در جهت مشروعیت بخشیدن به اعمال خودخواهانه و جانب‌دارانه‌شان به نام مردم متوسل شوند (مهرپور، ۱۳۸۴: ۱۹۰). پس همان‌گونه که کلسن در هرم حقوقی خود بیان می‌کند اعتبار هر قانون وابسته به این است که با قانون اساسی مخالف نباشد و باید به‌منظور جلوگیری از تخطی قوای حاکم از قانون اساسی، سازوکارهای مناسب صیانت از این قانون پیش‌بینی شود تا بدین نحو نظام حکومتی مبتنی بر قانون اساسی، در جهت حفظ و حراست از قانون اساسی و اجرای مقررات آن همت‌گمارد (مهرپور، ۱۳۸۰: ۴۴).

نظارت قانون اساسی هنگامی قادر به توسعه و پیشرفت است که به جای اصل حاکمیت پارلمان، ایده برتری قانون اساسی حاکم شود. امروزه ایده برتری قانون اساسی در قالب مسئله دولت قانون‌مدار،^(۴) گفتمان حاکم بر حقوق اساسی جدید را تشکیل می‌دهد (گرچی، ۱۳۸۲: ۱۳). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هر چند به دولت قانون‌مدار اشاره

مستقیم نداشته است ولی جلوه‌ها و مظاهر این امر در عبارات و اصول قانون اساسی قابل ملاحظه است.^(۵) در دولت قانون‌مدار تمام اعمال حکومتی از جمله قانون‌گذاری در چارچوب قانون اساسی قرار می‌گیرد و زمامداران مسئول اعمال خویش هستند (هاشمی، ۱۳۷۸: ۳۰۹). یکی از پیامدهای برجسته این دولت این است که اندیشه نظارت ناپذیری برخی از نهادها بالاخص پارلمان و نهادهای قانون‌گذاری به تدریج رنگ می‌بازد و دیگر نمی‌توان بدون اعمال نظارت بر تمامی اعمال آنها مهر تأیید زد. قانون به‌عنوان ابزار اعمال قدرت پارلمان تنها زمانی قابلیت اجرایی پیدا می‌کند که بر اساس قانون اساسی وضع شده باشد؛ بنابراین، از آثار ظهور چنین مفهومی، محدود ساختن اختیارات مطلق مقنن است که با اعمال انطباق آن با قانون اساسی محقق می‌شود (گرجی، ۱۳۸۲: ۱۲ و ۱۴)؛ زیرا سطح بالای تطابق قوانین با قانون اساسی موجود، مشروعیت اساسی را افزایش می‌دهد و با برتری قانون اساسی جنبه‌های قانونی عمل، در نظام سیاسی و حقوقی مورد اطمینان قرار می‌گیرد (Tanchev, 2008: 4).

بنابراین، در دولت قانون‌مدار با توجه به برتری قانون اساسی نه تنها پارلمان از حاکمیت مطلق برخوردار نیست و محدود به رعایت قانون اساسی است بلکه در صورت تخطی از حدود صلاحیت و اختیارات خویش، دیگر اعمال وی منشأ قانونی و اساسی نخواهد داشت و نباید مورد استناد مجریان قانون قرار گیرد. موافقان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی با ارائه تفکیک میان نظارت قضایی و نظارت قانونی به ایراد دیگر مخالفان نیز پاسخ می‌دهند.

۱-۲-۲. عدم تداخل نظارت قضات با نظارت شورای نگهبان

در مقام پاسخ به این ایراد که وجود مرجع نظارتی خاص یعنی شورای نگهبان سبب نفی صلاحیت قضات محاکم در حوزه نظارت اساسی می‌شود باید گفت که نظارت قانونی با نظارت قضایی متفاوت است. نظارت قضایی عبارت است از نظارتی که مقام قضایی بر اساس معیار قانونی، صرفاً در چارچوب یک دعوا و مبتنی بر شکایت خواهان انجام می‌دهد و به‌طور کلی به معنای کنترل مصوبات قوه مقننه و اعمال و مصوبات قوه مجریه توسط قوه قضائیه است (زارعی و مرکز مالگیری، ۱۳۸۴: ۱۵۲)؛ اما نظارت قانونی نظارتی است که مقام ناظر بر اساس معیار قانونی بدون نیاز به طرح دعوا از سوی خواهان، اقدام به نظارت و کنترل می‌نماید (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۱۲). نظارت شورای نگهبان مطابق اصل ۹۴ قانون اساسی نظارت قانون اساسی است که به‌صورت خودکار، منظم و پیشینی بر مصوبات مجلس شورای اسلامی اعمال می‌شود. در ضمن، شورای نگهبان با اعلام مغایرت مصوبه مجلس شورای اسلامی با قانون اساسی سعی دارد که از تحقق قانون مغایر با قانون اساسی و ورود آن به نظم حقوقی جلوگیری نماید. ولی دادرس تنها حق دارد در دعوی طرح‌شده قانون اساسی را به‌عنوان قاعده حاکم برگزیند و آن را مقدم بر قانون عادی دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۴۷). پس هیچ تعارضی میان این دو صلاحیت نیست مگر اینکه ادعا شود قانون اساسی را تنها با یک وسیله می‌توان حمایت کرد که فساد آن در خود ادعا

است. این قاعده کلی است که اگر برای درمان دردی دو راه چاره وجود داشته باشد خردمند یکی از دو راه را مسدود نمی‌کند و هر سلاحی را برای درمان به کار می‌برد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷۱). پس این دو صلاحیت ارتباط و تعارضی با هم ندارند تا بتوان ادعا کرد که پیش‌بینی شورای نگهبان به‌منزله نفی صلاحیت قضات محاکم است.

لازم به ذکر است که شورای نگهبان تنها صلاحیت نظارت اساسی بر مصوبات مجلس شورای اسلامی را عهده‌دار است در صورتی که هنجارهای قانونی صرفاً به هنجارهای مصوب مجلس شورای اسلامی محدود نمی‌شوند و نهادهای دیگری نیز در ایران چه با پشتوانه قانون اساسی و چه بدون آن به قانون‌گذاری می‌پردازند که هیچ‌یک تحت نظارت شورای نگهبان قرار نمی‌گیرند. همچنین هنجارهایی در نظام حقوقی وجود دارند و قابل استناد و دارای اعتبار قانونی هستند که در زمان تصویب آنها هنوز شورای نگهبان ایجاد نشده بود. قوانین مصوب پیش از انقلاب اسلامی و لوایح قانونی مصوب شورای انقلاب از این قبیل مصوبات هستند؛ بنابراین، هنجارهایی در نظام حقوقی وجود دارند که از صافی شورای نگهبان گذشته‌اند و ممکن است با قانون اساسی مغایر باشند. در نتیجه، حاکمیت پارلمان و نظارت شورای نگهبان دلایل قانع‌کننده‌ای برای عدم پذیرش صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر هنجارهای قانونی نیستند. استناد به اصل تفکیک قوا نیز به‌منظور پذیرش یا رد صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی مورد توجه است.

۲. اصل تفکیک قوا

از لحاظ نظری باید ریشه اصل تفکیک قوا را در نظریات افلاطون و ارسطو از فلاسفه یونان جست‌وجو کرد.^(۶) نخستین سنگ بنای این اصل بیم‌مستمر اندیشمندان و صاحب‌نظران گذشته و حال از تمرکز فساد انگیز و خودکامگی آفرین قدرت در یک شخصیت یا یک گروه اجتماعی است. به نظر ژان ژاک روسو، حکومت، شخصیتی حقوقی است که زندگی آن به اتحاد اعضایش بستگی دارد و عمده‌ترین وظیفه آن حفظ و بقای خویش است؛ پس باید نیروی توانمند و سرکوبگر وجود داشته باشد تا بتواند هر بخشی از بخش‌های جامعه را به بهترین وجهی که متناسب با کل آن است، به کار وادار کند (روسو، ۱۳۷۹: ۱۶۰)؛ اما این نیروی توانمند که از آن به قدرت سیاسی تعبیر می‌شود، نباید در دست یک شخص یا یک گروه جمع شود زیرا تمرکز قدرت سیاسی در دست یک شخص یا یک گروه به استبداد کشیده می‌شود و آزادی افراد به مخاطره می‌افتد. لذا لازم است که اقتدارات حکومتی از یکدیگر متمایز شود و در اختیار افراد معینی قرار گیرد که وظیفه تصویب و اجرای قوانین و رسیدگی به اختلافات ناشی از اجرای قوانین را بر عهده دارند (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۴۶). منتسکیو با ارائه این مطلب که اگر قوه قضائیه از دو قوه مقننه و مجریه تفکیک نشود، آزادی وجود نخواهد داشت و قاضی به‌عنوان قانون‌گذار، ممکن است که حیات و آزادی مردم را در معرض کنترل خودسرانه خود

قرار دهد، به‌طور کلی کوشیده است به زبانی ساده ثابت کند که هر کس قدرت نامحدود داشته باشد از آن سوءاستفاده خواهد کرد و فقط هنگامی از سوءاستفاده از قدرت بازمی‌ایستد که به یک مانع قوی برخورد کند. این مانع چیزی جز برقراری تفکیک قوا و مهار قدرت از طریق قدرت نخواهد بود (منتسکیو، ۱۳۶۲: ۲۹۵).

اصل تفکیک قوا، به‌عنوان یکی از اصول اولیه نظام مشروطیت در اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی،^(۷) مورد پذیرش قرار گرفت. در ابتدا بین برداشتی که از نظریه تفکیک قوا در دوره مشروطیت و از قلم برجسته‌ترین نظریه‌پردازان جنبش ناتمام مشروطه می‌شد، با آنچه که درباره منشأ و دلایل آغازین بحث تفکیک قوا در غرب آورده شده بود، تفاوت‌هایی وجود داشت^(۸) که به‌مرور زمان به وجوه دیگر این اصل توجه بیشتری شد. این اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب سال ۱۳۵۸ به‌صورت ضمنی در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی^(۹) پذیرفته شده است.^(۱۰) مخالفان و موافقان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی با استناد به این اصل به گونه‌های مختلف تلاش دارند تا نظریات خود را اثبات کنند..

۱-۲. نظر مخالفان

مخالفان صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی با استناد به اصل تفکیک قوا معتقدند با توجه به اینکه اصولاً تقنین در صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از مردم است، اعطای صلاحیت ارزیابی قوانین به قضات محاکم، دخالت دستگاه قضایی در امر قانون‌گذاری است (امامی و موسوی، ۱۳۹۱: ۱۷۳). به‌عبارت‌دیگر، اگرچه قضات محاکم در مقام نظارت اساسی به‌طور مستقیم به وضع قوانین مبادرت نمی‌کنند؛ اما در عمل، با اجرا نکردن قانون مصوب، آزادی عمل و استقلال قوه مقننه را در وضع قوانین محدود می‌نمایند. این امر خود سبب تفوق و برتری قضات بر مجلس شورای اسلامی می‌شود؛ زیرا قضات محاکم علاوه بر وظایف تخصصی خویش یعنی تمییز حق، با عدم اجرای قوانین مصوب قوه مقننه قادر به مهار این قوه هستند و می‌توانند استقلال آن را در وضع قوانین تحت‌الشعاع قرار دهند. به‌علاوه، قابل‌پذیرش نیست که قضات غیر منتخب مردم با عدم اجرای قوانین مصوب مجلس منتخب مردم، در اعمال قوای دموکراتیک دخالت کنند (معتمدنژاد، ۱۳۷۸: ۱۰۲)؛ زیرا قاعده حقوقی بیانگر اراده دسته‌جمعی نمایندگان منتخب مردم است نه یک صنف حرفه‌ای قطع نظر از هرگونه علم و دانش و بی‌طرفی آنها. عدم اجرای مصوبات پارلمان به‌عنوان نماد حاکمیت ملی به علت مغایرت با قانون اساسی از سوی قضات محاکم، در حقیقت به معنای کنار گذاشتن اراده ملت و مغایر اصول دموکراسی است (لوی برول، ۱۳۸۴: ۷۲).

تورت^۱ بیان می‌کند یک ملت که قدرت تقنینی را به‌وسیله یک هیئت دائمی از نمایندگان

اعمال می‌کند نمی‌تواند به دادگاه‌های مجری قوانین و تابع اقتدارش صلاحیت بررسی قوانین را واگذار کند (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۶۳)؛ بنابراین، قضات محاکم صرفاً مکلف به اجرای قوانین مصوب پارلمان هستند و تشخیص مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی از حدود صلاحیت آنان خارج است.

موافقان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی با استناد به برداشت‌های سه‌گانه از اصل تفکیک قوا به ایرادات مخالفان پاسخ می‌دهند.

۲-۲. نظر موافقان

نخستین برداشت از تفکیک قوا تقسیم کارها و توزیع وظایف میان قوا و نهادهای حکومتی است که در راستای این امر نظام‌های سیاسی به ایجاد سه قوه قانون‌گذاری، اجرایی و دادرسی مبادرت کرده‌اند. در دومین برداشت از تفکیک قوا علاوه بر اینکه بر تقسیم کارها و توزیع وظایف تأکید می‌شود، به‌نوعی بر استقلال قوا از یکدیگر و جلوگیری از تداخل قوا نیز تأکید می‌شود. لذا قوا و نهادهای حکومتی ضمن اینکه وظایف خاصی بر عهده‌دارند، از دخالت در کار سایر قوا نیز منع می‌شوند. در برداشت سوم، تفکیک قوا روشی است که علاوه بر جلوگیری از ایجاد قدرت متمرکز در دست یک شخص و یک گروه، از طریق ایجاد تعادل میان قوا از حقوق و آزادی‌های مردم محافظت می‌کند (لکزایی، ۱۳۸۳: ۲۴).

۲-۲-۱. توزیع وظایف میان قوا

اولین برداشتی که از تفکیک قوا وجود دارد تقسیم کار و توزیع وظایف بین قوای سه‌گانه است. مطابق این برداشت، قوه مقننه وظیفه وضع قوانین، قوه قضائیه وظیفه تمییز حق و قوه مجریه وظیفه اجرای قوانین را بر عهده‌دارند. در خصوص اجرای وظیفه تمییز حق از سوی قوه قضائیه، اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.» مطابق این اصل قاضی باید حکم هر دعوا را در قوانین مدونه و مکتوب از جمله در قوانین اساسی و عادی بیابد و از طریق مطابقت موضوع دعوا با قوانین موجود، به اجرای قانونی مبادرت کند که از لحاظ شکلی و ماهوی به‌طور صحیح به تصویب رسیده باشد. قواعد حقوقی موجود در یک نظام حقوقی، از سلسله‌مراتب خاصی برخوردار هستند که در رأس آنها قانون اساسی به‌عنوان قانون مادر و نشأت گرفته از اراده قوه مؤسس قرار دارد و سایر قواعد حقوقی در رتبه پایین‌تر از قانون اساسی قرار دارند و باید شرایط شکلی و ماهوی مقرر در این قانون را رعایت نمایند. لذا چنانچه مقرره‌ای چنین شرایطی را نداشته باشد، فاقد اعتبار قانونی است و نباید مورد اجرا قرار گیرد.

به اعتقاد پروفیسور موریس هوریو، قضات محاکم مکلف به اجرای قوانین صحیح هستند، به

همین دلیل باید بر قوانین استنادی خود نظارت کنند تا چنانچه شرایط شکلی و ماهوی مذکور در قانون اساسی رعایت نشده باشد، از اجرای آن مقرر خودداری نمایند زیرا پس از احراز مغایرت، قانون مطروحه ارزش و اعتبار قانون را نخواهد داشت (آزمایش، ۱۳۵۱: ۸). حال اگر قوه مقننه رأی قاضی را مطابق با نظر خود نبیند و قانونی دیگر با تأیید محتوای قانون قبلی که قاضی به علت مغایرت با قانون اساسی از اجرای آن خودداری کرد، به تصویب رساند بازهم وظیفه قاضی رعایت قانون صحیح چه از لحاظ شکلی چه از لحاظ ماهوی است. به اعتقاد پروفیسور ژنی، وقتی به یک فرد یا یک هیئتی قدرت و اختیار قضاوت داده می‌شود قهراً حق و وظیفه خواهد داشت که تمام عوامل و ارکانی که حکم خود را بر پایه آنها قرار می‌دهد ارزیابی کند و قبل از هر چیز صحت قانونی را که باید اجرا کند مورد بررسی قرار دهد (آزمایش، ۱۳۵۱: ۸). لذا قضات محاکم باید از صلاحیت نظارت اساسی و عدم اجرای قوانین عادی مغایر با قانون اساسی و در واقع از صلاحیت اجرای قانون اساسی برخوردار باشند تا بتوانند وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهند. استقلال قوای سه‌گانه نیز نمی‌تواند مانعی در برابر صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی تلقی شود.

۲-۲-۲. استقلال قوا

قوه قضائیه به‌عنوان یکی از قوای حاکم مطابق اصل شصت و یکم قانون اساسی،^(۱۱) مرجع رسمی حل و فصل دعاوی و حافظ حقوق عمومی و مجری عدالت است. این قوه برای انجام وظایف خویش نه تنها تابع قوه مقننه نیست بلکه بر اساس اصل یک‌صد و پنجاه و شش قانون اساسی^(۱۲) از استقلال برخوردار است. استقلال قوه قضائیه به این معناست که قضات محاکم توانایی حل و فصل قانونی پرونده‌ها را دارند و بر اساس تعریفی که خود از قواعد موجود دارند، حکم قضیه را صادر می‌کنند (Baude, 2008: 1817). این ایده از استقلال قضایی مستلزم آن است که قضات محاکم وظایف قضایی خویش را آزادانه به‌دوراز هرگونه دخالت سیاسی از سوی پارلمان یا دولت و یا هر بازیگر سیاسی دیگر انجام دهند (Vogenauer, 2007: 205).

صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی در راستای استقلال قوه قضائیه قابل توجیه است؛ زیرا همان‌طوری که قوه مقننه در برابر قوه قضائیه استقلال دارد و دادرس نمی‌تواند تصمیم‌های آن قوه را ابطال نماید. استقلال قوه قضائیه نیز ایجاب می‌کند که دادرس بتواند آزادانه در برابر قوانین متعارض مطابق اصول حقوقی تصمیم بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۴۷). این صلاحیت قاضی که به‌نوعی نظارت بر مصوبات موجود است به معنای نادیده انگاشتن اصل تفکیک قوا و دخالت در کار قوه مقننه نیست زیرا مفهوم نظارت جدای مفهوم دخالت است. نظارت به مفهوم کنترل و اخذ پاسخ درباره خروج یا سوءاستفاده از اختیارات و صلاحیت‌هایی است که در قانون اساسی یا از طریق قانون‌گذاری تعریف و تبیین شده است. حال آنکه دخالت به مفهوم جایگزینی تصمیم نهاد یا مقام کنترل‌کننده به‌جای تصمیم نهاد یا

مقام تصمیم‌گیرنده و صلاحیت‌دار است. همان‌طور که پروفیسور دوگی معتقد است بر اساس اصل تفکیک قوا قاضی صلاحیت تشخیص مطابقت قانون عادی با قانون اساسی را دارد و در کادر عملیات و افعال قوه مقننه محصور نیست و به همان میزان که قوه مقننه در وضع قوانین، در برابر قوه قضائیه مستقل است، قوه قضائیه نیز در اجرای قوانین استقلال تام دارد و هیچ توجیهی وجود نخواهد داشت که قوه قضائیه در نقض قانون اساسی با قوه مقننه هم‌داستان شود (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۴۷).

در راستای اثبات استقلال قوه قضائیه و عدم دخالت در امر قانون‌گذاری لازم است که به آثار تصمیمات قضات محاکم اشاره کرد که مصوبات مغایر با قانون اساسی صرفاً در همان دعوای خاص مورد اجرا گذاشته نمی‌شوند. تصمیم قاضی مبنی بر امتناع از اجرای قانون عادی مغایر با قانون اساسی دارای اعتبار نسبی امر قضاوت شده است. به این معنا که قضات محاکم در صورت قبول ایراد مغایرت، مبادرت به صدور حکم ابطال قانون موردنظر نمی‌کنند، بلکه فقط به عدم اجرای آن در موضوع مطروحه و غیرقابل استناد بودن آن اکتفا می‌کنند و این حکم الزامی برای سایر محاکم و حتی برای خود دادگاه صادرکننده حکم در موارد مشابه ایجاد نمی‌کند (دادفر، ۱۳۳۲: ۳۹). بدیهی است که به دلیل عدم برتری قوه قضائیه بر قوه مقننه نمی‌توان صلاحیت ابطال هنجارهای قانونی را برای قوه قضائیه پذیرفت اما عدم اجرای قوانین عادی مغایر با قانون اساسی در قالب استقلال قوه قضائیه در مقابل قوه مقننه و پیروی نکردن قوه قضائیه از قوه مقننه در نقض قانون اساسی قابل توجیه است (تقی‌زاده، ۱۳۹۲-۱۳۹۱). قضات محاکم باید از استقلال کامل در برابر قوای دیگر برخوردار باشند تا در هنگام صدور حکم، هیچ تکلیفی مبنی بر اجرای صرف هنجارهای قانونی احساس نکنند تا بتوانند با برداشتی صحیح در راستای عدالت گام بردارند. به علاوه، نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی سبب کنترل قوه مقننه از سوی قوه قضائیه و جلوگیری از انباشت قدرت می‌شود.

۳-۲-۳. تعادل قوا

اگرچه تفکیک کارکردهای حکومت و واگذاری هر یک از این کارکردها به قوای سه‌گانه، قلمرو صلاحیت هر یک از قوا و نهادها و مقامات زیرمجموعه آن را محدود و مشخص می‌نماید ولی به‌هیچ‌وجه به معنای فقدان نظارت و کنترل قوا بر یکدیگر نیست. در این راستا، اصل تفکیک قوا به‌عنوان راهی برای ترویج یک سیستم کنترل و توازن و توزیع قدرت بین قوای حکومتی برای دولت‌ها جهت محدود کردن قدرت سیاسی و حاکمیت و جلوگیری از ایجاد و ترویج خودکامگی پیشنهاد می‌شود (Benwell, 1998: 8). در اندیشه اصیل تفکیک قوا (تفکیک سخت قوا) بر استقلال و نفی هرگونه اختلاط در حیطه صلاحیت قوای سه‌گانه تأکید شده است اما در عمل به تدریج این تفکر با شکل‌گیری تفکر تفکیک نرم قوا تعدیل یافت؛ زیرا با پذیرش تفکیک سخت قوا خالی از وجه نخواهد بود که تفکیک قوا را به‌منزله تبدیل یک دیکتاتور مستبد به سه

دیکتاتوری متفاوت و مستقل از یکدیگر دانست (کدخدایی و جواهری طهرانی، ۱۳۹۱: ۱۱۴). از این رو، قوای تقسیم شده باید در سطحی از موازنه و تعادل با یکدیگر قرار گیرند که قدرت برتری طلبی هر یک از آنها با ابزار تعبیه شده در طرف مقابل خنثی گردد. در غیر این صورت، اگر بین قوای سه گانه اختلافی ایجاد شود، برتری با قوه ای است که دارای قدرت بیشتری است که نتیجه نهایی آن تمرکز قدرت خواهد بود (قاضی، ۱۳۷۵: ۱۹۵). پذیرش نظارت اساسی قضات محاکم بر مصوبات قوه مقننه یکی از ابزارهای کنترل و تعادل قوای حکومتی تلقی می شود زیرا از طریق مطابقت قانون عادی با قانون اساسی، در واقع، قوه قضائیه فعالیت قوه مقننه را در آیین قانون اساسی کنترل می کند. این برداشت از تفکیک قوا بوده است که به صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر همه قوانین و مقررات در ایالات متحده امریکا منجر شده است.

موافقان و مخالفان پذیرش صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی علاوه بر استناد به اصول حاکمیت پارلمان و تفکیک قوا، به اصل صلاحیت حقوقی نیز استناد می کنند.

۳. اصل صلاحیت حقوقی

قوانین اساسی برخی از کشورها به صراحت قضات محاکم را از بررسی مطابقت قانون عادی با قانون اساسی منع کرده اند. در مقابل، قوانین اساسی برخی دیگر از کشورها صلاحیت نظارت اساسی بر مصوبات پارلمان را صراحتاً به قضات محاکم واگذار کرده اند. این در صورتی است که در بعضی از قوانین اساسی مانند قانون اساسی ایالات متحده امریکا اختیار مذکور صراحتاً پیش بینی نشده است و از روح و مفاد قانون اساسی و ماهیت وظایف و مسئولیت های قضات استنباط می شود که قوه قضائیه می تواند قانون عادی را به علت مغایرت با قانون اساسی بی اثر کند (بوشهری، ۱۳۴۶: ۳۲). قانون گذار اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم در برابر هنجارهای قانونی ساکت است. از این رو، اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی به عنوان یکی از دلایل عدم پذیرش صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم در برابر قوانین عادی مورد استناد قرار گرفته که البته با پاسخ موافقان صلاحیت قضات مواجه شده است.

۳-۱. نظر مخالفان

اصالت در حقوق خصوصی با اهلیت شهروندان و در حقوق عمومی بر عدم صلاحیت شخص است که نشان از تفاوت میان این دو حوزه دارد (زارعی و مرکز مالگیری، ۱۳۸۴: ۱۹۳). بر اساس اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی، هیچ شخصی دارای صلاحیت نخواهد بود مگر آنکه مرجع ذی صلاح مثلاً قوه مؤسس صلاحیتی را برای وی پیش بینی کرده باشد (تقی زاده، ۱۳۹۲-۱۳۹۱)، زیرا حاکمیت، حقوق و مسئولیت های ناشی از آن و همچنین اعمال اقتدار عمومی متعلق و بر عهده مردم است و این امر ایجاب می کند که نمایندگان آنها تنها در مواردی

که به‌صراحت از سوی مردم اجازه یافته‌اند، مجاز به اقدام باشند (تیلا، ۱۳۸۴: ۱۶۵). بر همین اساس، مطابق اصل عدم صلاحیت حقوقی، فقدان شناسایی صریح صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی در متن قانون اساسی، دلالت بر مخالفت قانون اساسی با دخالت دادرسان در سنجش اعتبار قوانین عادی دارد. به نظر مخالفان صلاحیت نظارت اساسی قضات بر قوانین عادی، قانون‌گذار اساسی جمهوری اسلامی ایران با عدم شناسایی چنین صلاحیتی برای قضات محاکم ترجیح داده است که سنجش اعتبار قوانین صرفاً از سوی شورای نگهبان به‌عنوان نهاد متصدی صیانت از قانون اساسی صورت گیرد و مجریان قوانین از آن پیروی کنند. به‌علاوه، پذیرش صلاحیت تفسیر قانون اساسی و صدور حکم بر مبنای همان تفسیر برای قضات محاکم سبب تشتت آراء و نظرهای متعارض در موضوعات مشابه می‌شود که این امر نظم حقوقی را با مشکل مواجه می‌کند. از این‌رو، به‌منظور وحدت نظم حقوقی و جلوگیری از نظرهای متعارض قضات بر اساس نظر شخصی و نه در مسیر نظریه‌های رسمی شورای نگهبان، لازم است که در تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی تنها یک مرجع وجود داشته باشد. در غیر این صورت آشفتگی که زبیده‌ی قانون اساسی و نظام حقوقی ایران نیست، به بار خواهد آمد. چنین اقدامی را دیگر نمی‌توان تفسیر دانست (خدابخشی شلمزاری و عابدین‌زاده شهری، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ بنابراین، نباید تردید داشت که قاضی نمی‌تواند قانونی را که به نظر وی مغایر با قانون اساسی است اجرا ننماید بلکه قضات محاکم باید مصوبات مجلس شورای اسلامی را هر چند که به نظر آنها با قانون اساسی مخالف باشد، اجرا کنند.

در مقابل این نظر، موافقان صلاحیت نظارت اساسی قضات بر قوانین عادی، با آگاهی به اصل عدم صلاحیت حقوقی و عدم تصریح قانون اساسی به صلاحیت قضات در صیانت از قانون اساسی در برابر قوانین عادی، به اثبات صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی می‌پردازند.

۳-۲. نظر موافقان

موافقان پذیرش صلاحیت نظارت اساسی قضات بر قوانین عادی از طریق استناد به اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی و برتری قانون اساسی و همچنین صلاحیت ذاتی قضات در امر تفسیر قوانین اعم از اساسی و عادی معتقدند که تصریح قانون‌گذار اساسی به چنین صلاحیتی برای قضات محاکم ضروری نیست.

۳-۲-۱. اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی

به‌منظور تأمین نظم، ثبات سیاسی و اداری کشور و برای جلوگیری از تعدی قواعد حقوقی و تعیین حدود حاکمیت آنها، باید جایگاه قواعد حقوقی تعیین و تقدم و تأخر منطقی میان آنها پیش‌بینی شود. به این ترتیب، اعتبار هر قاعده وابسته و مبتنی بر قاعده مافوق می‌شود و تا

زمانی که امکان وضع قاعدهٔ مادون به وسیلهٔ قاعدهٔ مافوق پیش‌بینی نشده باشد، قاعدهٔ مادون دارای ارزش و اعتبار حقوقی نخواهد بود (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۵۸). اندیشمندان از دیرباز بر اساس معیارهای مختلف به سلسله‌مراتب قواعد حقوقی و طبقه‌بندی قوانین پرداخته‌اند و معمولاً بنا را برای تنظیم این سلسله‌مراتب بر معیار شکلی یعنی رتبه‌بندی بر حسب واضعان آنها گذاشته‌اند. بر اساس این اصل، قواعد مندرج در قانون اساسی بر کلیهٔ قواعد موجود در نظم حقوقی حاکمیت دارد و تمام نهادهای اجرایی باید بدو اجرای این قانون را مد نظر قرار دهند.

قضات محاکم نیز به‌عنوان یکی از مراجع اجرای قوانین در نظام حقوقی، در مقام صدور آرای خویش باید ابتدا اجرای قانون اساسی را سرلوحهٔ خود قرار دهند و سپس به‌منظور کشف بهتر حقیقت به قوانین دیگر رجوع نمایند؛ زیرا قضات محاکم باید رأی خود را به مواد قانونی که معمولاً سلسله‌مراتبی میان آنها وجود دارد مستند نمایند (نجابت‌خواه، ۱۳۹۱: ۷). در این راستا ممکن است قاضی در خصوص موضوع پرونده با قوانین بسیاری برخورد نماید که وی را در حل و فصل قضیه کمک می‌کنند. قاضی در صورت مواجهه با دو قاعدهٔ متعارض، برای تصمیم‌گیری باید ابتدا جایگاه این قوانین در سلسله‌مراتب قواعد حقوقی را مشخص کند تا در صورت هم‌عرض بودن قواعد، قوانین لاحق و در غیر این صورت مطابق اصل طبقه‌بندی قواعد، قواعد عالی را اجرا نماید (دادفر، ۱۳۳۲: ۴۰). حال چنانچه یکی از قوانین متعارض، قانون اساسی و دیگری قانون عادی باشد، قاضی باید بر اساس اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی مطابق قانون برتر یعنی قانون اساسی مبادرت به صدور رأی نماید؛ زیرا همان‌گونه که رابرتز از قضات دیوان عالی امریکا در خلال رسیدگی به یکی از دعاوی اعلام داشت «... قانون اساسی عالی‌ترین قانون این سرزمین است که به‌وسیلهٔ مردم مقرر و استوار شده و کلیهٔ قوانین باید با اصول آن منطبق و هماهنگ باشد، در هر مورد قانون مصوب کنگره صحیحاً محل ایراد اصحاب دعوا قرار گیرد حقاً هم با احکام قانون اساسی تطبیق نکند، شعبهٔ قضایی حکومت فقط یک وظیفه دارد و آن این است که مادهٔ مربوط در قانون اساسی را در برابر قانون مورد اختلاف بگذارد و نسبت به انطباق و سازگاری با قانون اساسی تصمیم بگیرد و دادگاه سیاست و رویه و مصلحت‌اندیشی کنگره را نه محکوم می‌کند و نه تصویب، بلکه وظیفه مشکل و پیچیده‌اش این است که تعیین کند که آیا قانون عادی با قانون اساسی موافق است یا مخالف...» (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۳۶)

علاوه بر اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی، به‌حکم عقل نیز قاضی باید صلاحیت اجرای قانون عالی و عدم اجرای قانون تالی را داشته باشد (هاشمی، ۱۳۸۶: ۴۰۶). به عقیدهٔ پروفیسور هوریو ضرورتی ندارد که به این اختیار یا وظیفهٔ قوهٔ قضائیه در قانون اساسی تصریح شود. صرفاً فقدان نص صریحی مبنی بر منع قضات از این صلاحیت، برای امکان تطبیق قانون عادی با قانون اساسی از سوی قضات کفایت می‌کند زیرا به‌حکم عقل و مطابق با منطق حقوقی قاضی در مقام مواجه‌شدن با تعارض دو قاعدهٔ حقوقی دارای ارزشی نابرابر، باید قاعدهٔ برتر را برگزیند و

آن را اجرا کند (آزمایش، ۱۳۵۱: ۸). به این ترتیب، اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی نمی‌تواند مانعی در برابر صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی محسوب شود. در کنار اصل سلسله‌مراتب قواعد حقوقی، صلاحیت قضات در امر تفسیر قوانین از دلایل دیگری است که به اثبات صلاحیت نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی و برای پاسخ به ایراد مخالفان که به اصل عدم صلاحیت حقوقی استناد می‌کنند کمک نماید.

۳-۲-۲. صلاحیت ذاتی قضات در امر تفسیر

قضات محاکم با استفاده از دانش حقوقی خود و کمک گرفتن از اصول و فنون قضایی، باید حکم انواع مختلفی از دعاوی و مصادیق متعدد شکایات را از قوانین مدونه استنباط کنند. پدیده استنباط اساساً یک فرآیند منطقی و فکری است که قاضی برای صدور حکم و حل و فصل اختلاف از آن استفاده می‌کند. لذا تفسیر از صلاحیت‌های ذاتی و جدایی‌ناپذیر قضات محاکم است؛ زیرا صدور حکم متوقف بر اعمال قانون و اعمال قانون مستلزم استنباط و استنباط خود مستلزم تفسیر است (مطلبی، ۱۳۸۵: ۶۷). در واقع، زمانی که موضوع یک پرونده به صورت یک قضیه منطقی مطرح می‌شود، قاضی پرونده با جست‌وجو در قوانین موجود درصدد انطباق موضوع مطروحه با یکی از این قوانین برمی‌آید که این امر جز با شرح و تفسیر قوانین امکان‌پذیر نیست.

مخالفان نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی، امکان تفسیر مواد قانونی توسط مقام قضایی را تنها در مورد قوانین عادی می‌پذیرند و استناد به قانون اساسی را فقط بدون تفسیر آن مورد پذیرش قرار می‌دهند زیرا تفسیر قانون اساسی را صرفاً از صلاحیت‌های شورای نگهبان می‌دانند؛ اما باید خاطر نشان کرد که شورای نگهبان تنها مقامی نیست که حق تفسیر قانون اساسی را دارد بلکه چنانچه در دادگاهی به قانون اساسی استناد شود^(۱۳) و صاحب حقی به استناد این قانون حق خود را مطالبه کند قاضی باید حکم فیصله دهنده خصومت را مطابق اصل یک‌صد و شصت و هفتم قانون اساسی بدهد. قاضی نمی‌تواند منتظر تفسیر قانونی قانون اساسی توسط شورای نگهبان بماند و از حق تفسیر قضایی قانون اساسی که در ذیل اصل هفتاد و سوم قانون اساسی شناسایی شده است محروم شود. چرا که تا قاضی قانون را معنی نکند قادر به اجرای آن در دعاوی و تمیز حق نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۳۱)، لذا صلاحیت تفسیر قانون اساسی برای شورای نگهبان مانع از صلاحیت تفسیر قضایی قضات محاکم از قانون اساسی نخواهد بود، زیرا تفسیر قوانین به اعتبار مرجع تفسیرکننده آن به سه نوع یعنی تفسیر شخصی، تفسیر قانونی و تفسیر قضایی تقسیم می‌شود. صدر اصل هفتاد و سوم^(۱۴) و اصل نود و هشتم^(۱۵) قانون اساسی در مقام تعیین مفسران قانونی قوانین عادی و اساسی ایران هستند. تفسیر قانونی بر دیگر انواع تفسیر ترجیح دارد زیرا این تفسیر همانند قوانین کلی و عمومی است و مستند قضات و مجریان قرار می‌گیرد. تفسیر قضایی به وسیله دادرسان در دعاوی بین

اشخاص انجام می‌شود و اعتبار آن محدود به همان دعوا است. به عبارت دیگر، تفسیری که دادرسان در دعوای خاص از قانون می‌کنند نه در دعوای دیگر برای او الزام‌آور است و نه سایر دادرسان را ناچار از رعایت آن می‌سازد؛ بنابراین، وظیفه قانونی شورای نگهبان مانع از وظیفه قضایی قضات محاکم نمی‌شود و قضات محاکم همانند شورای نگهبان از حق تفسیر قانون اساسی برخوردار هستند.

حال اگر قاضی در مقام تفسیر قوانین به این نتیجه برسد که دو قانون در تعارض با یکدیگر قرار دارند، برای صدور رأی ناگزیر است تا یکی از دو قانون که اجرای هم‌زمان آنها امکان‌پذیر نیست را برگزیند زیرا قاضی نمی‌تواند به بهانه تعارض قوانین از صدور حکم خودداری نماید. بر اساس منطق حقوقی، در مقام تعارض بین دو قاعده دارای ارزش متفاوت، قانون دارای ارزش بالاتر؛ و در مقام تعارض بین دو قاعده دارای ارزش برابر، قانون مؤخر باید توسط قاضی برگزیده شود. ممکن است قضات محاکم در خصوص یک قانون نظر واحدی نداشته باشند و هر یک براساس تفسیر خود حکمی متفاوت از دیگری صادر کنند که موجب تشتت آراء در نظام حقوقی شود اما این مشکل با پیش‌بینی سازوکار وحدت رویه در نظم حقوقی می‌تواند مرتفع شود. صلاحیت دیوان عالی کشور بر اساس اصل یک‌صد و شصت و یکم قانون اساسی^(۱۶) و دیوان عدالت اداری مطابق ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری^(۱۷) در خصوص صدور رأی وحدت رویه قضایی در این راستا قابل توجه است (نجابت‌خواه، ۱۳۹۱: ۴۸).

فرجام

قانون اساسی هر کشور بنیادی‌ترین هنجار حقوقی است که توسط قوه مؤسس تصویب می‌شود و در سلسله‌مراتب هنجارهای حقوقی، در رأس هرم و مجموعه قوانین و مقررات قرار دارد. با توجه به اهمیت بنیادین قانون اساسی، صیانت از آن در مقابل تعدیات نهادهای حکومتی به‌خصوص نهادهای هنجار ساز حقوقی، امری ضروری است. یکی از راه‌های صیانت از قانون اساسی صیانت از طریق نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین و مقررات است. مطابق اصل یک‌صد و هفتادم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قضات محاکم از صلاحیت نظارت اساسی بر تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های مصوب قوه مجریه برخوردار هستند اما قانون‌گذار اساسی در خصوص صلاحیت نظارت اساسی قضات بر سایر هنجارهای حقوقی اعم از قانونی و اجرایی سکوت کرده است. حاکمیت محدود پارلمان، برداشتهای متنوع از اصل تفکیک قوا و استقلال قوه قضائیه در برابر سایر قوا، اصل حاکمیت قانون و سلسله‌مراتب قوانین و درنهایت صلاحیت ذاتی قضات در امر تفسیر قوانین اعم از قوانین اساسی و عادی، دلایل مؤید نظارت اساسی قضات محاکم بر قوانین عادی در نظام حقوقی ایران است؛ بنابراین، چنانچه ضمن دعوای مطروحه، قاضی با ایراد غیراساسی بودن قانون عادی استنادی یکی از طرفین دعوا روبه‌رو شود و تشخیص دهد که اظهار نظر در این خصوص در ماهیت دعوا مؤثر است، مطابق مبانی نظری صیانت از قانون اساسی،

باید پیش از ورود به رسیدگی ماهوی، ایراد را بررسی کند و در صورت تشخیص مغایرت قانون مورد ایراد با قانون اساسی، از استناد و اجرای آن خودداری و آن قانون را در دعوی مطروحه کأن لم یکن تلقی کند.

پانوشته‌ها:

- (۱) انقلاب مشروطه حاصل جمع مجموعه‌ای از دلایل متفاوت و متعدد بود که ضمن ناکارآمدی حاکمیت در اداره امور جاری مردم، موجب بی‌عدالتی گسترده و وسیع در سطح جامعه شده بود؛ لذا نهضت مشروطه با انگیزه‌های مذهبی و مردمی شروع شد و یکی از گام‌های منسجم ضد استبدادی مردم پایتخت و برخی از شهرهای مهم در راستای عدالت‌خواهی محسوب می‌شد (غمامی، ۱۳۸۷: ۵۱). به همین دلیل در این دوران با سقوط رژیم مستبد پادشاهی و اعطای جایگاه ویژه به مجالس قانون‌گذاری و جایگزین کردن حکومت قانون به جای حکومت فرد که بر مبنای آن قانون باید برای همه به یک‌شکل اعمال شود، تصور بر این بود که استبداد برای همیشه ریشه‌کن خواهد شد. با وجود این، نه تنها صیانتی از سوی قانون‌گذار اساسی برای قانون اساسی در برابر مصوبات پارلمان پیش‌بینی نشده بود، بلکه با صلاحیت قضات محاکم برای صیانت از قانون اساسی در برابر مصوبات قوه مقننه مخالفت می‌شد. تنظیم‌کنندگان قانون اساسی مشروطیت در عین علاقه به اینکه با سندی محکم، اصول حکومت جدید را برقرار کنند، خواسته‌اند که قوه مقننه حاکم واقعی باشد (فرمانفرمایان، ۱۳۴۵: ۱).
- (۲) نظارت اساسی شورای نگهبان بر مصوبات دولت در چارچوب اصل ۸۵ قانون اساسی به دلیل تفویض اختیار مجلس شورای اسلامی به دولت و قانون‌گذاری دولت به نمایندگی از مجلس است.
- (۳) منشأ این اعتقاد را باید در قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو دانست زیرا به گفته او مردم در تعیین سرنوشت خویش آزادند و زمانی که اراده خود را به صورت قانون بیان می‌کنند، باید این اراده در همه حال محترم و الزام‌آور باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۶۵).
- (۴) اعتلا و کمال مفهوم دولت قانون‌مدار در چند سده اخیر در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۰۳ محقق شد و در اروپا پس از جنگ جهانی دوم با مشاهده وقوع بزرگ‌ترین جنایات علیه بشریت از دل نظام ظاهراً دموکراتیک آلمان نازی، طرفداران جدی خود را یافت. واقعه مذکور به خوبی نشان داد که قانون اساسی و اصول آن نیازمند نگاهبان فعال و سازمان‌مند است (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۵۸).
- (۵) لزوم رعایت حدود مقرر در قانون اساسی از سوی مجلس شورای اسلامی (اصل ۷۱)، لزوم مطابقت هنجارهای اجرایی با قانون اساسی و قوانین عادی (اصل ۱۳۸) و تساوی افراد در برابر قانون (اصل ۱۹ و اصل ۱۰۷) نمونه‌هایی از دغدغه‌های قانون اساسی بر استقرار دولت قانون‌مدار است.
- (۶) به تدریج در طول تاریخ اندیشمندانی همچون جان لاک، ژان ژاک روسو و منتسکیو نظریاتی ارزشمند در باب تبیین تفکیک قوا و تقویت این اصل ارائه دادند. از این رو، چه بسا خالی از حقیقت نباشد اگر ادعا شود که جان لاک اولین متفکری است که نظریه تفکیک قوا را بنا بر برداشت رایج آن طرح و تحلیل نمود. با این حال در دنیای امروز، اصل تفکیک قوا بیشتر از آنکه به نام جان لاک شناخته شود نتیجه کار منتسکیو فیلسوف و متفکر فرانسوی قرن هجدهم به شمار می‌آید (کدخدایی و جواهری طهرانی، ۱۳۹۱: ۱۰۰).
- (۷) اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مشروطیت: «قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود؛ اول؛ قوه مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می‌شود از اعلی حضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشأ حق انشای قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح به صحه همایونی. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است. دویم؛ قوه قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمییز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیه در عرفیات. سیم؛ قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه

است، یعنی قوانین و احکام به توسط وزرا و مأموران دولت به نام نامی اعلی حضرت همایونی اجرا می‌شود به ترتیبی که قانون معین می‌کند.»

(۸) به‌عنوان مثال از جمله مهم‌ترین دلایل بسط نظریه تفکیک قوا در اندیشه متفکران غرب، توزیع قدرت در میان قوای سه‌گانه و مهار قدرت از طریق قدرت و بستن باب استبداد بوده است؛ اما در ایران پاره‌ای از مصلحان مشروطه‌خواه مانند آیت‌الله نائینی، هر چند به دنبال تحدید و کنترل قدرت حاکمان بوده‌اند، برداشت آنان از تفکیک قوا چیزی جز استقلال قوا و توزیع وظایف و تقسیم کارها نبود (لک‌زایی، ۱۳۸۳: ۲۹).

(۹) اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

(۱۰) لازم به ذکر است که تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از دو جنبه قابل بررسی است. رابطه رهبری با قوای سه‌گانه از یک‌سو و روابط بین قوای سه‌گانه از سوی دیگر که در این پژوهش صرفاً روابط بین قوای سه‌گانه مدنظر است.

(۱۱) اصل شصت و یکم قانون اساسی: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.»

(۱۲) اصل یکصد و پنجاه و ششم: «قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است:

۱- رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعوی و رفع خصومت و اخذ

تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبه که قانون معین می‌کند.

۲- احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع.

۳- نظارت بر حسن اجرای قوانین.

۴- کشف جرم و تعقیب مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام.

۵- اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.»

(۱۳) استناد به اصول قانون اساسی مستلزم فهم، استنباط و تفسیر اصول قانون اساسی است؛ زیرا اصول قانون اساسی غالباً به صورت کلی مورد تصویب قانون‌گذار اساسی قرار گرفته است و بدون تفسیر، اصول قانون اساسی قابل فهم یا قابل اجرا و پیاده ساختن نیست. از این رو، اگر قاضی به اصول قانون اساسی استناد کند باید ابتدا آن را تفسیر و سپس حکم مقتضی را از اصل مربوطه استخراج کند (نجابت‌خواه، ۱۳۹۱: ۱۵).

(۱۴) اصل هفتاد و سوم قانون اساسی: «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است، مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان، در مقام تمییز حق، از قوانین می‌کنند نیست.»

(۱۵) اصل نود و هشتم قانون اساسی: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.»

(۱۶) اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود، بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.»

(۱۷) ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲: «حدود صلاحیت و وظایف هیئت عمومی دیوان به شرح زیر است: ۲- صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آراء متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد. ۳- صدور رأی ایجاد رویه که در موضوع واحد، آراء مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.»

منابع فارسی

- آزمایش، علی (۱۳۵۱)، "مسئله مغایرت قانون با قانون برتر در حقوق ایران"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۱۰ و ۱۱.
- امامی، محمد و نصرالله موسوی (۱۳۹۱)، *درآمدی بر بنیادهای حقوق اساسی و نظام‌های سیاسی*، تهران: میزان، چاپ اول.
- بوشهری، جعفر (۱۳۴۶)، "تعارض قانون عادی با قانون اساسی"، *کانون وکلا*، شماره ۱۰۴.
- تقی‌زاده، جواد (۱۳۹۲)، "حقوق اساسی تطبیقی"، *تقریرات کلاسی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه مازندران*.
- تیلا، پروانه (۱۳۸۴)، "حاکمیت قانون اساسی و وظیفه قضات در حقوق جمهوری اسلامی ایران"، *پژوهش‌های حقوقی*، سال چهارم، شماره ۷.
- جعفری ندوشن، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، *تفکیک قوا در حقوق ایران، امریکا، فرانسه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- حمیدیان، حسن (۱۳۸۹)، *نظارت بر قانون‌گذاری در ایران و امریکا*، تهران: دادگستر، چاپ اول.
- خدابخشی شلمزاری، عبدالله و نیره عابدین‌زاده شهری (۱۳۸۴)، "کنترل قضایی قانون عادی در تطبیق با قانون اساسی (حقوق تطبیقی و ایران)"، *پژوهش‌های حقوقی*، نیمسال اول، شماره هفتم.
- دادفر، حبیب (۱۳۳۲)، "قاضی و مسئله تعارض قوانین عادی با قانون اساسی"، *کانون وکلا*، دوره اول، شماره ۳۱.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۷۹)، *قرارداد اجتماعی (متن و درزمینه متن)*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه، چاپ اول.
- زادعیسی، زهرا (۱۳۸۸)، "سلسله‌مراتب هنجارها در نظم حقوقی ایران"، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز.
- زارعی، محمدحسین و احمد مرکز مالگیری (۱۳۸۴)، "مفهوم و مبانی کنترل قضایی با تأکید بر نظام حقوقی ایالات متحده امریکا"، *تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۲.
- سلیمانی، سجاد (۱۳۹۱)، "بررسی مفهوم نظارت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران.
- غمامی، محمدمهدی (۱۳۸۷)، "قانون اساسی‌گرایی در دوران مشروطه و تحولات پس از آن"، *گواه*، شماره ۱۲.
- فاورو، لویی (۱۳۸۸)، *دادگاه قانون اساسی*، ترجمه علی‌اکبر گرجی ازندریانی، تهران: میزان، چاپ اول.
- فرمانفرمایان، ابوالبشر (۱۳۴۵)، "انطباق قانون عادی با قانون اساسی از نظر سیستم‌های مختلف حقوقی"، *کانون وکلا*، سال هجدهم، شماره ۱۰۳.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *فلسفه حقوق منطق حقوق*، تهران: سهامی انتشار، جلد دوم، چاپ اول.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، "اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی"، *حقوق اساسی*، سال دوم،

شماره ۳.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران: سهامی انتشار، چاپ
چهل و هشتم.

کدخدایی، عباسعلی و محمد جواهری طهرانی (۱۳۹۱)، "تفکیک قوا؛ رویای تقدیس شده"، *حکومت
اسلامی*، سال هفدهم، شماره اول.

گرچی، علی اکبر (۱۳۸۲)، "حقوق اساسی و چشم انداز کنونی"، *حقوق اساسی*، شماره ۱.

لکزایی، شریف (۱۳۸۳)، "مفهوم تفکیک قوا در ایران"، *علوم سیاسی*، سال هفتم، شماره ۲۷.

لوی برول، هانری (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی حقوق*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: میزان، چاپ اول.

مطلبی، سید محسن (۱۳۸۵)، *پاسداری از قوانین اساسی در نظام‌های سیاسی غرب و جمهوری اسلامی
ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

معمدنژاد، رؤیا (۱۳۷۸)، "کنترل مطابقت قواعد حقوقی مادون با قواعد حقوقی مافوق و نقش خاص آن
در تضمین حقوق و آزادی‌های فردی"، *پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۱.

منتسکیو، شارل دو (۱۳۶۲)، *روح‌القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.

مهرپور، حسین (۱۳۸۰)، "قانون اساسی، مسئولیت اجرا و تفکیک قوا"، *حکومت اسلامی*، شماره ۲۰.

مهرپور، حسین (۱۳۸۰)، *رئیس‌جمهور و مسئولیت اجرای قانون اساسی*، جلد دوم، تهران: اطلاعات،
چاپ اول.

مهرپور، حسین (۱۳۸۷)، *مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دادگستر، چاپ اول.

نجابت‌خواه، مرتضی (۱۳۹۱)، *استناد به قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام در آرای مراجع قضایی*،
تهران: معاونت آموزشی و پژوهشی دیوان عدالت اداری، شماره ۱۳.

واعظی، سید مجتبی (۱۳۹۰)، "مطالعه تطبیقی مبانی و کارکرد الگوهای دادگستری اساسی"،
پژوهش‌های حقوق تطبیقی، شماره ۲.

هاشمی، سید محمد (۱۳۷۸)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: میزان، چاپ اول، جلد اول.

هاشمی، سید محمد (۱۳۸۶)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: میزان، چاپ پانزدهم، جلد دوم.

منابع لاتین

Baude, William (2008), The Judgment Power , *Georgetown Law Journal*, Vol. 96.

Benwell, Richard and Oonagh Gay (1998), The Separation of Powers , *Parliament and
Constitution Centre*.

Tanchev, Evgeni (2008), Supremacy of Constitution in the Context of Constitutional
Pluralism .

Vogenauer, Stefan (2007), *Constitutionalism and the Role of Parliaments*, Oxford, Hart
Publishing.